نوع مرئیات شکل خورد و قول
باکه او زوال عین است
گفت ابو جعفر آن سعادت یار
بلکه در این مقام شد گو
لیک از غیر مرئیات نجس
لیک اندر هوا یکی خنص
شستن جامه آن فرو ماند
هم به هر مره اش یکی عصر آر
یعنی دو بار عصر سیوم پس
بنود نیز از تقاطرات
گفت عبد العلی جواز بدان
یک کرت عصر اندرین اطوار
باز عبد العلی روایت کرد
قطره زد رسید بالکی حضر
بس بود جامه انای ثری
باد احوطه ره مسلمان
قول از صاحب محیط درست
اختلاف آمده به پاکی او
مانده طهر از شیاطین زمین
پاک کرد و بغسل باشد تر
لیک بر قول حضرت نعمان

غیر مرئیات نوع هجو بول
گر چه باقی بود اثر زین باب
شود بعد از زوال عین قدو یار
گفت بعضی امام به ره شو
پاکی او سکون قلب کس
غالب ظن کس درین اطوار
نیک تعین بکرد بر حدی
یعنی با عصر آیدش آن شی
عصر با زود بقدر قوت کس
گر لباس زود با لغه آن آب
اخشی در کتاب قاضیخان
نشود پاک اندرین حرف
از خلاصه دو غیرها آورد
بار سیوم مبالغه کرد آن
هم پاکی از نجاست بری
زانکه تقاطر رسید باکی حضر
شخصی از خمر جامه بشست
مانده باشد ز طعم او اما
بعد حالی البقاء العین
هر محل خشک بود دست منی
پاک بود بدین بیوکی آن

گر نجاست که مرئیات است
شاق باشد زوال او به آب
در کتاب نهایه مشهور
یعنی بعد از زوال عین او
اکی سخن در خلاصه شد تعیین
کرده تقدیر عالمی به بار
پیشتش این بود بشور بار
لیک با زود مبالغه باکی
هم بود جد عصر درین باب
یعنی از خوف جامه و بدن
شیشه ثوب نجس اگر به بار
یک روایت مکرر ز بو یوسف
گر بهر غسل عصر ساز دیر
نشود آب هیچ از وسیلان
در نهایه بجمله را نجس دان
حی لباز وفا داد
لیک از خمر مانده باشد او
هست لازم زوال او
گر بجامه منی رسیده
میشود پاک نیز فرک کی
نیز صاحب خلاصه قادر آن

گفت نجار این سخن را دان
از امام هیر خس شیخ طراز
عود کرد و ود کی نجاست اکی
گفت هم ظاهر روایه آن
لیک بر عود معلمه بساز
یعنی نکرد شسته است بول اگر
گشت بعد از مذی فروج منی
و ز محمد امام شیر نکو
کاو فروج منی شود از مرد
هست یک قول او رمنی زن
راه تقوی ز جاره فرق
طاق اعلا که چون رسید منی
نشود پاک چون نبشستی او
باش سامع اگر خرد مندی
شد فراموش جای او پاک
از ظهریه این چنین فرمود
کاندر نجاسی کل او را شو
فهم کن زین سخن که جای است
و ز خلاصه فراز هم بوده
باز عبد العلی پاک یقین
شرح میکن بیان شستن آن

آن یکی جامه از منی مالید
از خلاصه نجس نکرد و باز
نیز فرموده است شمس الدین
هم هو الظاهر است از نعمان
اینکه گفتند صاحبان درک
از قم گر حشفه تر نیست دگر
نشود پاک جامه این تن
از نهایه چنین کنند گو
پس بقول جامه را یاد کن
نشود پاک او بمالیدن
گفت صاحب خلاصه مشتاق
میشود پاک یعنی ولکن
در نهایه صحیح کرد پاک
گفت عبد العلی برجندی
طرف را بشوی ز دامن بار
جا را از ثوب کس نجس بوده
قول دیگر زینده کان خدا
به تحری بنوده است درست
شرط بود تحری را این
کرد در شرح مختصر تعیین
پس بدی را چگونه باید شست

نهانی جامه بعد آب رسید
لیک اصح از کتاب قاضیخان
عود کرد و دیخ صحیح آن
علم عود درایت المختار
چون منی پاک میشود با فرک
از خلاصه بر دلیل کرت منی
منی خشک را بمالیدن
تا ندارد ز ذکر فروج نکرد
نشود پاک از منی با فرک
زینت کی منی او است رفیق
بر سر کر منی ثوب و دو طاق
طاق اسفل که هست آن او
طاق اسفل همی سعادت کن
جامه را رسیده بود نجس
از خلاصه همین بود مختار
می ندانم کدام جای است او
به تحری بشوی زو یک جا
لیک اندر وقایه فرموده
لیک از جاء احتیاط قوی
الجه با عصر بود داخل
آب ریز و بهر غسل نخست

Copyright © King Saud University